



9 اکتوبر 2020

داکتر سید عبدالله کاظم

دست های مرموز در شهادت میوندوال

(بخش هفتم)

آیا میوندوال به قتل رسید یا انتحار کرد؟

اینکه تا کدام حد این موضوع حقیقت دارد که او دست به خود کشتی زده و یا بوسله شخصی عمداً و یا زیر فشار و شکنجه جان سپرده باشد، تا اکنون یک موضوع متنازع فیه بوده و در این باره روایات بسیار متفاوت وجود دارد و هنوز معلوم نیست و شاید هم هیچگاه این راز برملاء نگردد که واقعیت رویداد چگونه بوده است. اما شواهد منطقی میتواند تا حدی در حل این معما کمک کند، با این شرح که:

1 - میوندوال از نظر اعتقادی مسلمانی بود آگاه، بسیار پابند به اصول دینی. او میدانست که انتحار و قتل نفس در دین اسلام مورد نکوهش قرار دارد و حتی جزء گناهان کبیره حساب میشود، لذا او هرگز به چنین عملی از نظر دینی مبادرت نمی ورزید.

2 - میوندوال مرد سست اراده نبود که تحت تأثیر احساسات به چنان عمل غیر عاقلانه دست بزند و خود را قبل از آنکه در مورد اتهامات وارده تصمیمی اتخاذ شود و فکر کند که عواقب بسیار بدتر از مرگ در انتظار اوست، به عملی دست یازد که به مثابه عذر بدتر از گناه باشد.

3 - قرار معلوم وی در سلول زندان نکتائی در اختیار نداشت، و اگر احیاناً با نکتائی و درپیشی رسمی بازداشت شده بود، باز هم مقررات زندان داشتن موجودیت وسائلی را که موجب انتحار شود، برای همچو اشخاص مهم به هیچ وجه اجازه نمیدهد و یقین است که اینکار در مورد او و دیگر زندانی هائیکه در سلول تجریدی جا داده میشوند، صورت گرفته خواهد بود.

4 - زندان دهمزنگ و دیگر زندان ها کلکین های بلند دارند که دسترسی به میله های آهنی آن بطور عادی بخصوص برای اشخاص کوتاه و میان قد ممکن نیست (تجربه نویسنده با قامت متوسط در زندان پلچرخ مؤید آنست)، مگر آنکه از وسیله مثل چوکی و یا چیز دیگر استفاده شود. چوکی یا چنین وسیله در زندان میسر نبود، تنها استفاده از تشک و بالش امکان رسیدن به کلکین ها و دسترسی به میله ها را طوری فراهم نمیکرد که موجب حلق آویز کردن شده می توانست، زیرا در آنصورت باید شخص توانائی دور کردن شی زیرپا و معلق گذاشتن وجود خود را داشته باشد. البته شهادت جسارت شخص در همچو اقدام در انتخاب بین "مرگ و زندگی" نیز در اینکار مهم است که گمان نمیرود میوندوال دارای چنین خصلت بوده باشد.

بهر حال احتمال حلق آویز کردن بدست خودش بسیار کم و حتی دور از تصور منطقی میباشد، مگر آنکه دستی دیگر در اینکار طوری عمل کرده باشد که گویا نشانه های حلق آویز شدن در جسد به مشاهده برسد. پس موضوع انتحار خودی خارج از امکان بوده و اما احتمال دست دیگر در اینکار بیشتر و قرین به واقعیت پنداشته میشود. با قبول این احتمال، اکنون چندین سؤال در ذهن خطور میکنند که آن دست

د پانو شمیره: له 1 تر 6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلېکنډي د لېکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په څير و لولئ

کی بوده میتواند، چرا، چگونه و برای کدام هدف به اینکار اقدام کرده است؟ این احتمال را میتوان در سه نکته خلاصه کرد

یک - عداوت شخصی و یا اختلافات بین زندانی ها که به دلایل مختلف معمولاً در زندانهای جنائی ایجاد و بعضاً به جرح و هم قتل حریف منتج میگردد، اما در مورد یک متهم سیاسی که در زندان و از میان دیگر زندانی ها مخالفانی نداشته باشد، بخصوص در برابر شخصی مثل میوندوال این احتمال بسیار ضعیف و حتی غیر قابل بحث تلقی میشود؛

دو - اینکه شخصی از داخل زندان چه یک مامور مؤظف و یا شخصی از میان زندانی های خطرناک در زندان بوسیله وعده رهایی و دادن پول و غیره به اینکار واداشته شده باشد، احتمال دیگر در اینکار بوده میتواند که در این حال همچو عمل بدون همکاری اداره زندان و یا اشخاص صاحب نفوذ از بیرون زندان ممکن نمیشود. در این صورت اگر دست حکومت و اراکین دولت در اینکار شریک دانسته شود، باز هم سؤال میشود که چرا دولت به این عمل دست بزند، درحالیکه دولت میتواندست از طریق محاکمه مثل دیگران او را محکوم به اعدام کند و نه آنکه مرتکب یک عمل غیرقانونی شود و یک جنایت را زمینه سازی کند.

سه - احتمال دیگر آنست که شخص مورد نظر بطور سازمان یافته توسط رقبای سیاسی بیشتر به این هدف به قتل رسیده باشد که با مرگ او هم رقیب آینده از میدان برداشته شود و بدنامی آن در پای نظام خاتمه یابد یعنی با یک تیر در عین زمان دو هدف را برآورده سازند. این احتمال در مورد قتل میوندوال بیشتر صدق میکند و بنا برآن قتل شکل مرموز و سؤال برانگیز را به خود میگیرد که این دست مرموز با چنین هدفی مهم کی خواهد بود و چرا به چنین عملی مبادرت ورزیده است و از چه امکاناتی استفاده شده که ظاهراً دال بر انتحار بوسیله نکتائی یا وسیله شبهه آن پنداشته شود؟

اینجاست که این قتل از یک عمل عادی جنائی بیک عمل سازمان یافته با ابعاد وانگیزه ها قابل بحث و توانائی های بیش از حد معمول مبدل میشود. تا اکنون در ظرف این چهاردهه هرکس به نحوی در زمینه ابراز نظر کرده و مخالفان نظام جمهوری مسئولیت این قتل را بدوش دولت انداخته و بعضی از عقده مندان آنرا نتیجه "بی کفایتی" شخص محمد داؤد پنداشته و نیز بعضی دیگر از یک شخص مشخص یعنی عبدالصمد "ازهر" مستنطق مؤظف میوندوال (به حیث یک پرچمی شناخته شده) به عنوان قاتل نام می برند و مدعی اند که میوندوال در زیر مشت و لگد و شکنجه های او جان باخته است. متأسفانه تا حال کمتر کسی به احتمالات دیگر فکر کرده و همه تقریباً در محور همان افکار معمول به بحث و مناظره پرداخته اند. نویسنده به حیث یک محقق رویدادهای تاریخی معاصر کشور با تحلیل و مطالعه شخصی خود و با ملاحظه قراین و شواهد عقلی و منطقی از مدتها قبل به این نظر بوده که در این قتل دست های مرموز و پر قدرت بیرونی بیشتر ذبذخ بوده است و آنهم بر مبنای اهداف مهم و صاف کردن راه برای پلانهای آینده و بقدرت رساندن شخص یا اشخاص مورد نظر قبلاً طراحی گردیده که نه تنها شامل حال میوندوال بوده، بلکه در مورد از بین بردن رقبای احتمالی قدرت از جمله جنرال عبدالولی، محمد موسی شفیق و عده دیگر نیز در مواقع لازم باید به منصفه اجراء گذاشته شوند.

اینجانب از سالها بدینسو اکثراً میوندوال را در نوشته ها و بیانات خود "شهید" خطاب کرده ام، چون ادعای "خودکشی" از همان اول نردم بسیار موجه نبوده است، بلکه باورم به آن بوده که میوندوال عمداً به قتل رسیده است. دلیل قتل او بنظرم بر میگردد به همان پلان مطروحه "کودتای ناصر علیه نجیب

در مصر" که در آن کشور زیرکانه بوسیله گماشتگان روسی در معرض اجراء قرار گرفت. برای وضاحت موضوع لازم است کمی در باره روشنی اندخته شود، از اینقرار:

پس از گذشت چند ماه از کودتای 26 سرطان و تغییر نظام شاهی به جمهوری این نظر شایع گردید که گماشتگان خلقی و پرچمی بر طبق طراحی مدل مصر میخواستند در افغانستان نیز قدمهای بعدی را طبق پلان عملی سازند. دکتر فضل احمد عبدیانی که در دوره تره کی - امین در بلاک دوم زندان پلچرخ زندانی و با جگرن خلیل - مشهور به "سگباز" (قوماندان قوای مهتاب قلعه، پرچمی) هم اتاقی بود، در خاطرات خود می نویسد که: «روزی در باره کودتای داؤد خان به مقابل شاه سؤالاتی از جگرن خلیل نمودم که به جواب من چنین قصه کرد: "ما یکتعداد پرچمیها بسرکردگی ببرک کارمل به دشت پلچرخ می آمدیم و جلسات محرمانه خود را در زیرسایه یکی از درختان همین دشت دائر میکردیم.... در این جلسات فیصله شد که برای گرفتن قدرت و از بین بردن رژیم و خاندان سلطنتی باید آنرا از داخل و به وسیله خود آن خاندان از بین ببریم. بنابراین شخص داؤدخان بهترین کسی بود که این مأمول را به وسیله وی برآورده میتوانستیم. داؤدخان خودش هم میخواست قدرت را بدست آورد. او همیشه تحت مراقبت و کنترل سردار عبدالولی که دشمن و رقیب وی بود، قرار داشت، از طرفی داؤد خان میخواست در نظام دولتی و سلطنتی تغییر بیاورد و رژیم شاهی را ساقط سازد. از آنجائیکه وی یک شخص بسیار وطندوست و ترقی خواه بود و همیشه در راه از بین بردن رژیم فعالیت داشت، ما هم زیرکانه و با احتیاط کامل با وی یکجا شده و پلان کودتا را متفقاً با داؤد خان طرح نمودیم و موفق شدیم. ما میخواستیم در آینده پلان جمال عبدالناصر را در افغانستان پیاده کنیم."»

دکتر عبدیانی می نویسد: «پرسیدم پلان جمال عبدالناصر یعنی چطور؟ و توضیحاتی از جگرن خلیل خواستم که چنین گفت: "جمال عبدالناصر وقتی با رفقای خود مشوره کرد تا رژیم سلطنتی ملک فاروق [پادشاه مصر] را از بین ببرد و خودش قدرت را بدست بگیرند، بین خود فیصله کردند که چون خودشان مورد تائید ملت نبوده از شناسائی لازمه در بین مردم بهره مند نیستند، باید جنرال نجیب را که یک شخصیت شناخته شده مصر و هم مورد تائید ملت مصر بود، به منظور کودتای خود انتخاب کنند؛ طوری که او رهبری کودتا را به ظاهر بدست گیرد، ولی در خفا و یا در پشت پرده تمام امور دولتی را تیم جمال ناصر خود به عهده داشته باشد. چنانچه وقتی کودتای ناصر موفق شد، افراد این تیم در تمام نقاط حساس و کلیدی کشور مصر مقرر و جابجا شدند و یکسال بعد زمانی که فهمیدند مملکت را خود اداره میتوانند و مردم نیز از ایشان پشتیبانی خواهند کرد، جنرال نجیب را برکنار و خود مستقیماً زمام امور را بدست گرفتند."» (برای شرح مزید دیده شود - عبدیانی، دکتر فضل احمد: مقاله "خاطره ای از زندان"، منتشره سالنامه انجمن سالمندان افغان در بی ایریا - کالیفونیای شمالی، سال 2008، صفحه 16 تا 28)

در افغانستان نیز از همان آغاز، تطبیق همچو پلان بوسیله گماشتگان نهان و عیان شوروی در نظر بود، با این تفاوت که شوروی میخواست از زعامت محمد داؤد تا وقتی که او حیات دارد، حمایت کند، بشرطیکه او در بهبود مناسبات با شوروی همچنان متعهد و وفادار بماند. مقصد از گماشتگان عیان همانا اعضای ارشد و شناخته شده و علناً فعال سازمانی در جناح خلق و پرچم حزب دموکراتیک خلق بودند، و اما اعضای پنهان عده دیگری بودند که علناً در داخل سازمان به فعالیت نمی پرداختند و اما به نحوی غیرمستقیم با مراجع شوروی ارتباط داشتند و در عین زمان زیرکانه خود را در داخل نظام جا زده و به مقامهای عالی ملکی و نظامی دست یافته بودند و نظام را چه در زمان شاهی و چه در زمان جمهوری از داخل تخریب میکردند.

د پانو شمیره: له 3 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولۍ

گماشتگان عیان و نهان شوروی در تیبانی با مشاوران و اعضای سفارت آن کشور میخواستند تدریجی در نظام نفوذ کرده و بعد از مدتی محمد داؤد را با یک شخصی تعویض نمایند و به همین ترتیب یکی از گماشتگان نهان خود را در لباس یک "نیشنالیست" مصر جمال ناصر به قدرت برسانند و افغانستان را زیر نفوذ مستقیم خود قرار دهند.

در راس این گماشتگان نهان از مدتها قبل داکتر محمد حسن شرف قرار داشت که در کودتای 26 سرطان نقش مهم بازی کرد و بعد از کودتا در موقعیت شخص دوم نظام قرار گرفت و در تشکیل اولین کابینه جمهوری بیشترین تعداد گروپ خود را به مقامات عالیه کشور نصب کرد تا برای تحول بعدی زمینه سازی ها صورت گیرد. اما این تیر به خطا رفت و محمد داؤد قدم بقدم در تصفیه جناح چپ کودتا پرداخت که در نهایت منجر به برکناری دستیار اولش یعنی داکتر شرف از قدرت گردید. به همین دلیل با چرخش بزرگ سیاسی محمد داؤد شوروی راه دیگر نداشت، جز آنکه پلان تدریجی خود را به یکبارگی از طریق یک کودتا بتاريخ 7 ثور 1357 عملی سازد و گماشتگان عیان و نهان خود را بقدرت برساند و متعاقباً بوسیله تهاجم خود در افغانستان بکوشد آن گروپ نا متجانس را تا حد امکان بقدرت نگهدارد. (برای شرح مزید در این مورد مراجعه شود به: کتاب "زندگی سیاسی شهید محمد داؤد از آغاز تا انجام" از این قلم که در سه جلد جمعاً 1320 صفحه در سال 1398 در کابل به چاپ رسید و نیز به مقاله دیگر از این قلم تحت عنوان "چرا محمد داؤد دوست دیرینه خود را از حلقه قدرت دور کرد؟"، منتشره افغان جرمن آنلاین، در چهار قسمت، مورخ 15 جولای 2020)

صاف کردن میدان برای بقدرت رساندن شخص مورد نظر!

شوروی برای تطبیق این برنامه بعد از کودتای 26 سرطان 1352 در صدد آن بود تا میدان را برای یکی از معتمدان خود یعنی داکتر حسن شرف بعد از محمد داؤد هموار سازد و در گام نخست شهرت و قدرت او را در بین مردم پخش کند تا مردم با نام و نشان او عادی شده بر او اعتماد نمایند. به این اساس این گماشتگان از همان روز های اول کودتا در نظر داشتند تا اشخاص رقیب را در این عرصه به نحوی از بین بردارند و یا بدنام و از کشور فراری سازند تا محمد داؤد را در حالت تجرید و در مشیت خود محصور نگهدارند و نگذارند که همچو اشخاص بدور محمد داؤد حلقه زنند. حتی همین گماشتگان نمیخواستند خانواده سلطنتی به خارج بروند و هم تلاش داشتند تا عبدالولی را محاکمه و به موافقه و تائید محمد داؤد اعدام نمایند و نیز آنها میکوشیدند تا موسی شفیق را نیز به نحوی از بین ببرند. ولی محمد داؤد چون از پلان مطروحه قبلاً آگاه بود، به آنها موقع چنین اقدامات را نمیداد و از همان روز های اول نقش کمیته مرکزی را با مقرری اعضای آن در قوه اجرائیه به حیث زیر دست نظام تبدیل کرد و به صلاحیت تصمیماتی آنها وجه شکل بخشید که امور مهمه را بیشتر بدست خود گرفت. لذا این گماشتگان در پشت پرده اعضای کمیته مرکزی را بر علیه محمد داؤد که بدون توجه به نظر آنها اقدام میکرد، تحریک می نمودند. این جدال از همان روز های اول بعد از کودتا محسوس و حتی علنی گردید، چنانچه در دور کردن خان محمد مرستیال در همان روز اول کودتا از وزارت دفاع همین فشار اثر گذاشت و محمد داؤد در روز اول قدرت زیر فشار جناح چپ کودتا مجبور شد تا خان محمد مرستیال از آن وزارت فرا خواند.

همین گماشتگان شوروی وقتی دیدند که محمد داؤد دو بار با دگر جنرال متقاعد عبدالرزاق خان ملاقات کرد، آنها بار سوم به نحوی مانع ملاقات او شدند و نیز وقتی آنها متوجه شدند که میوندوال نیز وعده همکاری با نظام را داده و با رئیس دولت و برادرش ملاقات کرده است، به هراس افتادند که مبادا

د پانو شمیره: له 4 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې ښې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولۍ

میوندوال که در بین مردم از شهرت نیک برخوردار بود، روزی بتواند با شمول در قدرت و همکاری با نظام روزی بتواند به حیث جانشین احتمالی محمد داؤد از طریق انتخابات تبارز نماید.

وقتی موضوع کودتای مسمی به "میوندوال" مطرح شد، گماشتگان شوروی و دست های پشت پرده بهانه خوبی برای از بین بردن میوندوال بدست آوردند تا این خطر آینده را به همین طریق در نطفه خنثی و از بین ببرند. ولی وقتی متوجه شدند که مسئولیت میوندوال به شدتی نیست که او را از طریق محکمه محکوم به اعدام سازند و نیز این احتمال موجود خواهد بود که اگر محکمه او را محکوم به اعدام کند، باز هم شاید محمد داؤد به سایقه دوستی جزای اعدام او را به حبس ابد تخفیف دهد و پس از یکی دو سال مورد عفو قرارگیرد و از زندان آزاد شود و حتی نیز در یک مقام دیپلماتیک مقرر گردد، پس ساده ترین راه برای از بین بردن او همانا در آن موقع حساس بود که بدانوسیله از یکطرف محمد داؤد را در برابر یک عمل انجام شده قرار دهند و رقیب آینده را نیز از بین برده مسئولیت حادثه را به پای نظام ختم کنند، زیرا آنها میدانستند که محمد داؤد با اعدام میوندوال موافقه نخواهد کرد، طوریکه دگر جنرال عبدالرزاق خان را با وجود سوابق نظامی او نگذاشت اعدام شود.

در این مورد دگر جنرال نذیر کبیر سراج از قول رئیس دیوان حرب دگر جنرال غلام فاروق می نویسد که: «متهمین [محکوم به اعدام] در اول 18 نفر بودند، رفقای انقلابی داؤد خان که در این دیوان حرب عضو بودند، اصرار داشتند که همه اینها اعدام شوند، اما رهبر [مقصد از محمد داؤد است] چندین بار امر غور و تجدید نظر داده و هدایت میداد که تا حد ممکن جزای اعدام تخفیف شود. در نتیجه برای بار دوم 12 نفر و با تصمیم آخرین 6 نفر به اعدام محکوم شدند و رهبر حکم اعدام را امضاء کرد.» کبیر سراج در ادامه می نویسد: «بعد از این گیر و گرفت ها و اعدام ها شایعاتی در بین مردم پخش شد دائر براینکه: حبس و اعدام اشخاص بیگناه یک مقدمه چینی از جانب همکاران پرچمی محمد داؤد خان بوده است، تا اشخاصی را که در برابر تطبیق مرام های خود مانع و خطرناک می دیدند، از بین ببرند.» (کبیر سراج، دگر جنرال محمد نذیر: "رویداد های نیمه اخیر سده بیست در افغانستان"، ... صفحه 87)

با این احتمال دست های پشت پرده و گماشتگان شوروی خواستند تا میوندوال را قبل از آنکه موضوع به محکمه برود، بطور مرموز ظاهراً زیر نام "خودکشی" از بین ببرند و آنهم بوسیله نکتائی یا طناب و یا یک ریشمه نظیر آن.

اینکه طب عدلی دلیل مرگ میوندوال را بوسیله حلق آویز شدن تائید کرده است، واقعیت دارد، زیرا قتل و اعدام اشخاص بوسیله حلقه کردن یک ریسمان و یا رشته بدست یک نفر عین حالت را مثل حلق آویز کردن خودی بار می آورد. این شیوه از قرنهای بدانسو بخصوص در دربار عثمانی معمول رایج بود که اشخاص سرشناس را وقتی سلطان محکوم به اعدام میکرد، این عمل در حضور چندی از درباریان زیر نظر شخص سلطان صورت میگرفت و آنهم با پوشاندن لباس مخصوص سیاه برتن محکوم علیه و نشان دادن او در یک چوکی و آنوقت جلاد یک تسمه باریک اما قوی چرمی را دور گردن اعدامی حلقه میکرد و آنرا محکم فشار میداد تا رمق از تن محکوم بدر میشد. با اینوسیله نه نشانه ای از خون و زخم در وجود متهم بار می آمد و صرف دورگردن محکوم کبودی می آورد که از نظر ظاهر تفاوتی با حلق آویز شدن نداشت.

به احتمال قوی چنین روشی برای از بین بردن میوندوال بکار گرفته شده باشد و طب عدلی هم با مشاهده این آثار مهر تائید بر حلق آویز کردن او گذاشته است. این روش قبلاً در افغانستان شیوه معمول نبود، بلکه روشی جدیدی بود که احتمالاً بوسیله دستگاه ها مجرب قتلهای مرموز بکار گرفته میشد.

اینکه این دست مرموز کی بوده که با چنین طرح زیرکانه خواسته هم رقیب آینده را از بین ببرد و هم بدنامی آنرا به دامن نظام جدید بیندازد، از عهده اشخاص عادی بدر شاه نمیتواند، مگر آنکه دست قوی و با تجربه در طرح و تطبیق این پلان شریک بوده باشد تا قبل فیصله محکمه هدف را برآورده ساخته و رئیس دولت را در برابر یک عمل انجام شده قرار دهد.

(ادامه دارد)

د پانو شمیره: له 6 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوولې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزې بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په خیر و لولئ